

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته و تعریف مرحوم امام از واجب نفسی و غیری

بحث و کلام در تعریف واجب نفسی و واجب غیری بود. تعاریفی که بزرگان برای واجب نفسی و غیری بیان کرده‌اند را ملاحظه کردید. آخرین تعریف، تعریفی بود که در کلام مرحوم امام در کتاب مناهج الوصول بیان کردیم.

خلاصه‌ی تعریف امام این بود که در باب واجب غیری و واجب نفسی، نباید دواعی و اغراض را مطرح کنیم. دواعی و اغراض و غایات ملاک برای تقسیم به واجب نفسی و غیری نیست. ملاک و محور برای تقسیم واجب به نفسی و غیری؛ کیفیت تعلق بعث و وجوب است.

حتی در مقابل فرمایش مرحوم محقق اصفهانی که می‌فرمودند در واجب نفسی، اراده محوریّت دارد، اگر مراد بذات باشد واجب نفسی می‌شود و اگر مراد بالذات نباشد واجب غیری می‌شود، باز امام فرمودند اراده هم در تقسیم این واجب به نفسی و غیری مداخلیتی ندارد. اغراض و اراده در این تقسیم دخالتی ندارد، بلکه باید کیفیت تعلق بعث و وجوب را بررسی کرد.

فرمودند گاهی اوقات بعث و وجوب به یک عملی تعلق پیدا می‌کند که فوق آن عمل، مبعوث الیهی وجود ندارد، در چنین موردی تعبیر به واجب نفسی می‌کنیم، اما اگر بعث و وجوب، تعلق به یک عملی پیدا کند که فوق آن عمل، مبعوث الیهی وجود دارد از آن تعبیر به واجب غیری می‌کنیم. لذا در بیان شریف ایشان مسأله اراده، اغراض و غایات دخالت ندارد.

صحت تعریف مرحوم امام بنا بر نظریه خود ایشان در حقیقت حکم

عرض کردیم بر این فرمایش امام آن اشکالاتی که بر بیانات دیگران وارد بود، وارد نمی‌شود، حتی آن چهار اشکالی که بر نظریه مرحوم آخوند بیان کردیم، هیچکدام از آن اشکالات اربعه وارد نیست. لکن فقط نکته‌ای که دارد این است که بیان ایشان مبتنی بر یک مبنا و نظریه‌ای است که ایشان در باب حکم دارند.

قبلاً اشاره کردیم در تفسیر حکم و اینکه حقیقت حکم چیست، که آراء مختلفی وجود دارد، مخصوصاً در میان متأخرین این آراء وجود دارد. برخی از اهل نظر، حکم و حقیقت حکم را همان اراده‌ی مولا قرار داده‌اند و این الفاظی را که مولا بکار می‌برد را مبرز آن اراده قرار داده‌اند، گفته‌اند همین مولا در عالم نفس و ذهن خودش اراده کرده که مکلف این عمل را انجام دهد، این اراده، حقیقت حکم است.

حال بعضی یک مرحله بالاتر گفته‌اند مجرد این اراده، حقیقت حکم نیست، اراده وقتی به بروز برسد از آن تعبیر می‌کنند به اراده مبرزه، وقتی اراده بروز پیدا کرد، حقیقت حکم است.

اما امام (رضوان الله تعالی علیه) نه شوق را (که مرحله‌ای قبل از اراده است)، و نه اراده و نه اراده‌ی مبرزه را هیچیک از اینها را به عنوان حقیقت حکم نمی‌پذیرند، می‌فرمایند حکم؛ یک امر اعتباری عقلایی است. یعنی وقتی مولا فرمود «افعل» عقلاء می‌گویند با این «افعل»، مولا یک امر و فعلی را بر ذمه مکلف اعتبار کرد، همین اعتبار مولا بر ذمه مکلف، حقیقت حکم است. بعث، یک امر اعتباری عقلایی است. وقتی مولا می‌گوید «إفعل»، می‌گویند بعث و تحریک واقع شده است.

لذا مبناي امام در باب حکم این است که در حقیقت حکم، اراده نیست، اصلاً ممکن است مولا امری را اعتبار کند و بعث کند، اما متعلق اراده‌اش واقعاً نباشد، اراده یا اراده‌ی مبرزه در حقیقت حکم دخالتی ندارند و حکم، امر اعتباری است، وقتی می‌گوییم مولا حکم کرد، یعنی از نظر عقلاء مولا یک فعلی را بر ذمه مکلف قرار داده، قرار داده یعنی اعتبار بر ذمه مکلف کرده است.

آنگاه روی این مبنا این بیان امام در تفسیر واجب نفسی و غیره بیان تامی است. اما ملاحظه کردید روی بیان و مبانی دیگر در باب حکم، این نظریه تام نیست.

بنابراین تنها تعلیقه‌ای را که ما می‌توانیم بر فرمایش امام داشته باشیم همین است که این نظریه مبتنی است بر مبناي شریف خود ایشان در باب حکم و ما در سال گذشته وقتی بحث از واجب مشروط و واجب معلق را مطرح کردیم، راجع به حقیقت حکم مفصل صحبت کردیم. بحث از حقیقت حکم از مباحث کلیدی علم اصول است. در علم اصول، مباحثی داریم که در بسیاری از مباحث، عنوان کلید آن مباحث را دارد و اساس برای مباحث دیگر می‌شود، یکی از آن مباحث بحث «حقیقت حکم» است.

نظر استاد محترم در فرق بین واجب نفسی و غیره

بالاخره ما در فرق بین واجب نفسی و غیره چه باید بگوییم که روی همه مبانی، تفسیر و تقسیم واجب به نفسی و غیره صحیح باشد؟

به نظر می‌رسد اگر به این مطلب توجه داشته باشیم مسأله روشن می‌شود. گاهی اوقات در کلمات از واجب غیره تعبیر به واجب مقدمی می‌کنند. مقدمه یعنی چه؟

مقدمه یعنی آن عملی که بدون آن عمل، ذي المقدمه تحقق پیدا نمی‌کند، و لو اینکه این مقدمه را شارع مقدمه قرار داده باشد، مقدمه عقلی یا عرفی نباشد و شارع آن را مقدمه قرار دهد.

اگر به همین نکته توجه کنیم فرق بین واجب نفسی و غیره این می‌شود که واجب نفسی، واجبی است که مقدمه برای واجب دیگر نیست.

در بیان شیخ انصاری و بیان مشهور بود که واجب نفسی «ما امر لنفسه»، اشکال این بود که نماز، لنفسه واجب نشده، نماز هم بخاطر غیایاتش واجب شده است.

در عبارت شیخ انصاری در واجب غیره این بود که «ما كان الداعي لإيجابه التوصل إلى واجب آخر».

این تعابیر آن اشکال اساسی را تولید می‌کرد. نماز، لنفسه نیست و برای رسیدن به این غایات است، یا داعی و غرض از ایجاب نماز، رسیدن به امور دیگر است.

اما در این بیانی که خیلی هم ساده است و البته ریشه این مطلب در فرمایش اخیر مرحوم امام (رضوان الله علیه) است همین است که واجب غیری، یعنی واجب مقدمی، مقدمه، یعنی آن عملی که ذی مقدمه شرعاً یا عقلاً بر آن توقف دارد. اگر واجب عنوان مقدمه واجب دیگر بود، واجب غیری می‌شود، اما مقدمه واجب دیگر نبود، واجب نفسی می‌شود.

در باب ذی مقدمه می‌گوییم، ذی مقدمه آن است که توقف بر مقدمه دارد. در باب اغراض و غایات، غایات، ترتب بر ذی الغایه دارد. غایت نماز، نهی از فحشا و منکر است، نهی از فحشا و منکر اثری است که خود بخود، حتی از روایات استفاده می‌شود که این امری اختیاری است. این در مقابل آن فرمایش مرحوم نائینی است که گفتیم دیگر نیاز به واسطه هم ندارد. این اثر خود به خود بر طبیعت نماز مترتب می‌شود. گاهی مترتب می‌شود و گاهی هم مترتب نمی‌شود و بستگی به این دارد که نماز چگونه آورده شود.

غایات ترتب دارند که ترتب آنها دائمی نیست، اما وجود ذی مقدمه توقف بر مقدمه دارد.

وقتی مسأله توقف را مطرح کردیم می‌گوییم واجب غیری، واجب است که مقدمه است برای واجب دیگر که آن هم ذی مقدمه است. یعنی آن ذی مقدمه توقف بر این واجب دارد. آیا می‌توانید بگویید ذکر الله که توقف بر نماز دارد ذی مقدمه‌ی نماز است؟ خیر. آیا می‌توانید بگویید نهی از فحشا و منکر، ذی مقدمه است؟ خیر. اینها را بحسب اصطلاح عرض می‌کنیم، کاری به لغت نداشته باشید.

در اصطلاح؛ ذی مقدمه یعنی عملی که شارع یا عقل، آن را متوقف بر عمل دیگر کرده است. اما به این آثار، مثل نهی از فحشا و منکر یا ذکر الله، اصطلاحاً نمی‌شود ذی مقدمه گفت، نمی‌توان گفت اینها یک فعلی است که توقف بر این مقدمه دارد و نماز هم مقدمه‌ای برای این اعمال است.

لذا در فرق بین واجب نفسی و غیری روی همین عنوان مقدمیت تکیه می‌کنیم. محور در این تقسیم همین است که یک واجب یا مقدمه واجب دیگر است - مقدمه بحسب اصطلاح نه مقدمه بحسب لغت -، یا مقدمه نیست.

نکته بعد، بین توقف ذی مقدمه بر مقدمه و ترتب اثر بر ذی الاثر، فرق واضح و روشنی وجود دارد. در این بیان دیگر لازم نیست بگوییم کیفیت تعلق بعد چگونه است؟ ما نمی‌دانیم کیفیت تعلق بعث به چه نحوی است. فقط باید ببینیم شارع وضو را مقدمه قرار داده یا نه؟ می‌بینیم می‌فرماید «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ»؛ مقدمه قرار داده، اما خود صلاة را دیگر مقدمه قرار نداده است.

توهم: پذیرش مقدمه مفوته بر فرض انکار واجب معلق

نکته‌ی مهمی که در اینجا وجود دارد محقق خویی در کتاب محاضرات فرمود «و لقد يتوهم»، که بعضی گفته‌اند یک واجب داریم که نفسی و غیری نیست، و برای آن مثال زده‌اند به مقدمات مفوته - که بحث مقدمات مفوته را سال گذشته بصورت کامل و مبسوط عرض کردیم - یعنی مقدمه‌ای که ترک آن، مفوت برای ذی مقدمه در زمان خودش است، مثال می‌زنند به اینکه شخص جنب، برای روزه فردا، شب باید غسل کند. اگر کسی قبل از اذان صبح جنب شود و غسل نکند، روزه‌ی فردای او باطل است. یا کسی که هنوز موطن حج نرسیده مثلاً پنج ماه مانده، باید سوار ماشین شود و به سمت حج حرکت کند.

آنگاه متوهم می‌گوید اگر واجب معلق را بپذیریم، این اشکال وارد نیست. واجب معلق واجبی است که وجوبش فعلی است اما واجب استقبالی است. اگر واجب معلق را بپذیرفتیم می‌گوییم وجوب صوم در همان شب است. وقتی ذی‌المقدمه واجب است، مقدمه هم وجوبش مترشح از وجوب ذی‌المقدمه است، و دیگر اشکالی در میان نیست.

اما این متوهم که می‌گوید یک واجبی داریم که نه نفسی است و نه غیری و مثال می‌زند به مقدمات مفوته، روی این میناست که واجب معلق (ابداع صاحب فصول) را منکر شویم و بگوییم چیزی به نام واجب معلق در فقه نداریم. این مقدمه که نام آن را مقدمه مفوته می‌گذاریم، یعنی اگر ترک شود موجب ترک ذی‌المقدمه است. مثلاً غسل شب برای روزه فردا، آیا واجب نفسی است؟ خیر. چرا؟ برای اینکه واجب نفسی واجبی است که برای ترک خود آن، عقاب مترتب است. اگر کسی غسل در شب را انجام نداد، تبعاً روزه فردای او باطل است. بر ترک روزه عقاب می‌شود، اما بر ترک غسل عقاب جدیدی نمی‌شود.

پس عنوان واجب نفسی ندارد، چون عقاب در خصوص ترک آن مترتب نمی‌شود. واجب غیری هم نیست، چون غیری، واجبی است که وجوب آن مترشح از وجوب ذی‌المقدمه است. یعنی وجوب در واجب غیری، معلول وجوب ذی‌المقدمه است.

اگر معلول شد آیا معقول است قبل از آنکه علت بیاید معلول بیاید؟ معقول نیست قبل از آنکه وجوب ذی‌المقدمه بیاید وجوب مقدمه بیاید. در واجب غیری می‌گوییم وجوب آن مترشح از وجوب ذی‌المقدمه است، در مقدمات مفوته فرض ما این است، هنوز وجوب ذی‌المقدمه نیامده است.

پاسخ توهم

این بیان متوهم، بیان غیر صحیحی است، هم روی مبنای امام و هم روی مبنای خیلی از محققین از متأخرین. بیان بطلان آن این است که این حرف درست نیست که بگوییم وجوب مقدمه، مترشح از وجوب ذی‌المقدمه است. کسانی که می‌گویند مقدمه واجب، واجب است، تحقیق این است که خود وجوب مقدمه، یک وجوب جدایی دارد اما غیری.

وجوب جداگانه، یعنی مولا وقتی ذی‌المقدمه را اراده کرد، و نسبت به ذی‌المقدمه شوق و اراده پیدا کرد، و دید این ذی‌المقدمه دارای مقدماتی است، تبعاً به مقدمات آن هم شوق و اراده پیدا می‌کند.

لذا این تعبیر که حتی در کلمات مرحوم نائینی هم وجود دارد، قبل از مرحوم نائینی هم وجود دارد که می‌گویند وجوب مقدمه، مترشح از وجوب ذی‌المقدمه است، حرف درستی نیست.

اگر کسی قائل شد که مقدمه واجب، واجب است، خود مقدمه یک اراده و شوق دیگر دارد، منتها اراده و شوق تبعی و غیری، چون مولا اراده‌ی ذی‌المقدمه کرده، به تبع آن اراده و شوق او نسبت به ذی‌المقدمه تعلق پیدا کرده است.

خلاصه بیان: وجوب مقدمه مترشح از شوق و اراده به مقدمه است. شوق و اراده به مقدمه، معلول اراده‌ی ذی‌المقدمه است، که ممکن است از اراده‌ی ذی‌المقدمه تعبیر به ملاک ذی‌المقدمه کنیم.

به عبارت خلاصه‌تر؛ وجوب مقدمه معلول ملاک وجوب در ذی‌المقدمه است، نه معلول خود وجوب ذی‌المقدمه، تا این اشکال و این توهم در اینجا مطرح شود.

پس خلاصه جواب از این توهم این شد که این توهم در صورتی صحیح است که وجوب مقدمه را مترشح از وجوب ذی‌المقدمه

بدانیم، آن وقت بگوئیم در مقدمات مفوته، هنوز ذی المقدمه وجوب پیدا نکرده، پس نمی‌تواند مقدمه‌ی آن غیري باشد. پس این توهّم باطل است.

بررسی وجوب طریقی احتیاط در کلام مرحوم آخوند

تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که در بحث احتیاط و اصالة الاشتغال، مرحوم آخوند بعد از اینکه روایاتی را نقل می‌کند، مثل «قف عند الشبهة»، در دوران بین محذورین، در دوران بین أقل و اکثر، در جایی که احتیاط امکان دارد، باید احتیاط کرد، روایاتی داریم که امر به احتیاط می‌کند.

مرحوم آخوند خراسانی فرموده‌اند وجوب احتیاط، وجوب طریقی است. آیا مقصود ایشان این است که وجوب احتیاط وجوب نفسی نیست و وجوب غیري هم نیست، بلکه یک شق سومی است بنام وجوب طریقی؟

بعضی از شراح کفایه و محشین گفته‌اند مقصود مرحوم آخوند این است که وجوب طریقی یک شق ثالثی است، نه وجوب نفسی است و نه وجوب غیري.

این مطلب این است که بگوئیم سه نوع واجب داریم؛ واجب نفسی مثل نماز، واجب غیري مثل وضو، و یک واجب طریقی داریم مثل وجوب احتیاط. انسان باید در عمل، احتیاط کند، در جایی که احتیاط ممکن باشد، و عسر و حرجی را برای انسان ایجاد نکند.

مرحوم آخوند تصریحی ندارد و نگفته‌اند وجوب طریقی شق ثالث است، اما از کلام ایشان عده‌ای این استفاده را کرده‌اند که وجوب طریقی، شق ثالثی است.

در حالی که در بعضی از عبارات (کفایه، صفحه 345، چاپ آل البیت) مرحوم آخوند این مطلب را دارند.

البته در چند صفحه قبل ایشان فرموده احتیاط حسن عقلا و شرعا، آیا طبق این ملاکی که مرحوم آخوند به ما داد که فرمود واجب نفسی آن است که برای حسن ذاتی خودش واجب شده باشد، آنجا که ایشان فرموده‌اند احتیاط ذاتا حسن است، هم عقلا و هم شرعا، پس بگوئیم وجوب احتیاط می‌شود وجوب نفسی.

إن شاء الله اگر حیاتی بود و به این بحث رسیدیم، در اصالة الاشتغال باید این مسأله تحقیق شود که آیا وجوب احتیاط، وجوب نفسی است، یا وجوب غیري یا وجوب طریقی؟ فقط خواستم در اینجا این نکته را اشاره کنم.

در کلمات هیچیک از اصولیین که این بحث را مطرح کرده‌اند در اینجا این اشاره وجود ندارد که آیا وجوب طریقی شق ثالثی است یا نیست؟

شک در نفسی یا غیري بودن واجب

حال بحث دیگری که شروع می‌شود و عنوان آن را عرض می‌کنم، این است که بعضی از واجبات، برای ما مسلما نفسی است و بعضی از واجبات مسلما غیري است، اما بعضی از واجبات شک داریم آیا نفسی یا غیري؟ اینجا مقتضای اصول لفظیه و اصول عملیه چیست؟ حتما مطلب کفایه را در این مطلب ببینید تا در جلسه بعد دنبال کنیم.

وصلَّى الله على محمد و آله الطاهرين